

## مواجهه قدرت و قانون؛ مطالعه تطبیقی کاربرد دگرترین مسئولیت حمایت در بحران لیبی و

### سوریه

نجوا حاضری<sup>۱</sup>، قدرت احمدیان<sup>۲</sup>، فرزاد رستمی<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۳

### چکیده

عرصه بین‌الملل همواره محل رقابت بازیگران دولتی بوده است. پس از جنگ جهانی دوم اراده جامعه بین‌الملل برای هنجارسازی و قانون‌سازی در سطح بین‌المللی در قالب نهادهای بین‌المللی مانند سازمان ملل شکل گرفت تا بحران‌ها و مسائل آن را به طرق مسالمت آمیز در قالب اقدام جمعی از سوی جامعه بین‌الملل حل کنند. با توجه به نیاز روزافزون ضرورت توجه به حقوق بشر، قوانین مدونی در این حوزه شکل گرفت که یکی از آنها اصل مسئولیت حمایت در واکنش به نقض حقوق بشر در رواندا، کوزوو و بوسنی بود. این اصل به‌عنوان واکنش به موقع و قاطع به اعمال خشونت از سوی شورای امنیت به نمایندگی از جامعه بین‌الملل تعریف شد. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است: چرا دگرترین مسئولیت حمایت در لیبی توسط شورای امنیت به کار گرفته می‌شود، اما درباره سوریه این اتفاق روی نمی‌دهد؟ بر این اساس، این پژوهش با اتخاذ روشی توصیفی - تحلیلی و در چارچوب مکتب جامعه بین‌الملل، درصدد تبیین این فرضیه است که به نظر می‌رسد، اجماع قدرت‌های بزرگ در کاربرد دگرترین مسئولیت حمایت در لیبی و نبود اجماع قدرت‌های بزرگ در به‌کاربردن این اصل در سوریه به غلبه قدرت بر قانون انجامیده است.

**واژه‌های کلیدی:** جامعه بین‌الملل؛ سوریه؛ لیبی؛ مسئولیت حمایت بین‌الملل؛ منافع قدرت‌های بزرگ

<sup>۱</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول)

hazerinajva@gmail.com

<sup>۲</sup> استادیار و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

<sup>۳</sup> استادیار و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

## ۱- بیان مسئله

پس از جنگ سرد مسئله حقوق بشر به یکی از اولویت‌های جامعه جهانی تبدیل شد که پیچیده و چندلایه شدن مسائل بین‌المللی ضرورت مقابله با چالش‌های به وجود آمده را الزام‌آور می‌کرد. طرح دکترین مسئولیت حمایت نیز در این راستا قرار می‌گیرد. هدف از این دکترین، حمایت از شهروندان دیگر دولت‌ها در برابر جرایم جنگی، جنایات علیه بشریت، ژنوسید و پاکسازی نژادی است که با آن قدرت‌های بزرگ بتوانند با هدف اجرای حقوق بشر در کشورهای ناقض حقوق بشر مداخله کنند؛ اما به تدریج به ابزاری برای دخالت قدرت‌های بزرگ در مناطقی که دارای منافع هستند، تبدیل شد که حاکمیت کشورها را تهدید می‌کرد. با گسترش موارد مداخله، سازمان ملل متحد، «کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها» را تأسیس کرد؛ اما رویکرد چندگانه مجدد قدرت‌های بزرگ در بحران‌های بین‌المللی از جمله بحران سوریه و لیبی به دامنه نگرانی‌های عملکرد قدرت‌ها افزود. قدرت‌های بزرگ باید در چارچوب دکترین مسئولیت حمایت، رویکردی یکسان و به دور از تبعیض را در قبال بحران‌های بین‌المللی اتخاذ کنند؛ اما به نظر می‌رسد بیشتر به عنوان ابزاری برای توسعه طلبی مداخله در امور داخلی دیگر دولت‌ها برای پیشینه‌سازی قدرت و منافع نسبی، حفظ بقا و تضمین امنیت استفاده می‌شود. از این رو از یک سو شاهد کاربست دکترین مسئولیت حمایت در لیبی و به کار نبردن این دکترین در سوریه هستیم. بر اساس بیان مسئله فوق این سؤال اساسی مطرح می‌شود: چرا دکترین مسئولیت حمایت در لیبی توسط شورای امنیت به کار گرفته می‌شود، اما درباره سوریه این اتفاق روی نمی‌دهد؟

## ۱-۱ پیشینه تحقیق

دولت خواه و شفیعی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای تحت عنوان «دکترین مسئولیت حمایت: تبیین رویکرد قدرت‌های بزرگ در قبال بحران‌های لیبی و یمن» در فصلنامه راهبرد، ضمن بررسی دکترین مسئولیت حمایت به بررسی کاربست این دکترین در لیبی و یمن می‌پردازند و رویکرد قدرت‌های بزرگ را در چارچوب رئالیسم تهاجمی جان مرشایمر<sup>۱</sup> بررسی می‌کنند؛ در پایان به این نتیجه‌گیری می‌رسند که قدرت‌های بزرگ با استفاده ابزاری از دکترین مسئولیت حمایت به کسب منافع نسبی خود در عرصه بین‌الملل اقدام می‌کنند که یمن و لیبی دو مثال واضح رویکرد دوگانه شورای امنیت در قبال بحران‌های بین‌المللی است. سیمبر و قربانی (۱۳۹۱) در پژوهش خود با عنوان «کاربست دکترین مسئولیت حمایت در بحران لیبی» در پژوهشنامه حقوق کیفری، به شکل‌گیری و مفهوم مسئولیت حمایت اشاره کرده‌اند و اعمال این دکترین در لیبی را تبیین می‌کنند. در نهایت به این جمع‌بندی می‌رسند که لیبی یک نمونه عالی از کاربست دکترین مسئولیت در بحران‌های حقوق بشری بین‌المللی است. بهری خیایوی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «ارزیابی اجرای دکترین مسئولیت حمایتی در بحران یمن» در فصلنامه تحقیقات حقوقی معاهده با بررسی روند ظهور و اصول دکترین مسئولیت حمایت، سه اصل این دکترین یعنی مسئولیت پیشگیری، مسئولیت واکنشی و مسئولیت بازسازی و اجرای این سه اصل در یمن را بررسی می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند که دکترین مسئولیت حمایت می‌تواند مانع ادامه جنایت علیه بشریت در یمن باشد که سیاست‌های عربستان سعودی در اجرای آن اختلال ایجاد کرده است. گودرزی (۱۳۹۰) در پایان‌نامه خود تحت عنوان «مقابله با بحران‌های انسانی خاورمیانه در پرتو

<sup>1</sup> John Mearsheimer

دکترین مسئولیت حمایت با تأکید بر رویدادهای سوریه و لیبی» در چهار فصل به بررسی این موضوع می‌پردازد. در فصل اول مداخله بشردوستانه و توسعه و تحول آن را بررسی می‌کند. در فصل دوم مفهوم دکترین مسئولیت را تبیین می‌کند. فصل سوم جرایم تحت پوشش دکترین مسئولیت حمایت بیان می‌شود و نهایتاً در فصل چهارم به اقدامات انجام‌گرفته در چارچوب دکترین مسئولیت حمایت در لیبی، دارفور سودان، سوریه و بحرین پرداخته می‌شود. الفتی (۱۳۹۷) در پایان نامه خود با عنوان «دکترین مسئولیت حمایت شورای امنیت در بحران یمن و سازوکارهای قدرت در خاورمیانه» در دانشگاه رازی، در چارچوب نئورئالیسم، به بررسی وضعیت یمن و بازیگران مؤثر در آن در بُعد منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که سازوکارهای قدرت در خاورمیانه مانع کاربست دکترین مسئولیت حمایت شورای امنیت در یمن شده است و بحران یمن در حال گسترش است. به‌طورکلی باید بیان کرد که پژوهش‌های متعددی با چارچوب نظری‌های متفاوتی در حوزه دکترین مسئولیت حمایت و نقش آن در بحران‌های مختلفی چون یمن، کوزوو، لیبی و... نگاشته شده است؛ اما هیچ‌یک از آن‌ها در چارچوب جامعه بین‌الملل و با دید مواجهه قانون و قدرت به آن نگاه نکرده‌اند و پژوهش حاضر با رویکردی حقوقی - سیاسی به دنبال بررسی چگونگی نقش این دکترین در لیبی و سوریه با نگاهی مقایسه‌ای است.

## ۲- چارچوب نظری: جامعه بین‌الملل

مکتب انگلیسی در اواخر دهه ۱۹۵۰ بعد از یک دوره برتری نظریه آرمان‌گرایی در بین دو جنگ جهانی و نظریه‌های روابط بین‌الملل و پس از آن با تسلط واقع‌گرایی هم‌زمان با شروع جنگ جهانی دوم و شکست جامعه ملل، به‌عنوان یک نظریه کارآمد در عرصه تحلیل سیاست بین‌الملل نمایان شد. نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی سه سنت نظری را در روابط بین‌الملل شناسایی کردند که عبارت است از واقع‌گرایی یا سنت ماکیاولی، انقلابی‌گری یا سنت کانتی و خردگرایی یا سنت گروسوسی که راهی میانه در بین دو سنت نخست محسوب می‌شود. ریشه مکتب انگلیسی را در سنت سوم یعنی خردگرایی می‌دانند (بصیری و آقامحمدی، ۱۳۹۵: ۹۰-۹۱). از دیدگاه مکتب انگلیسی، جامعه بین‌المللی، به‌عنوان عرصه‌ای که موضوع رشته دانشگاهی روابط بین‌الملل است، وقتی شکل می‌گیرد که «دو یا چند کشور تماس کافی بین خود و تأثیر کافی بر تصمیمات یکدیگر داشته باشند، به‌گونه‌ای که آن‌ها را وادارند تا به‌عنوان بخشی از یک کل رفتار کنند»؛ به بیان بهتر، جامعه بین‌المللی زمانی شکل می‌گیرد که «گروهی از دولت‌ها، که به برخی منافع مشترک و ارزش‌های مشترک آگاه هستند، به یک جامعه شکل دهند؛ بدین معنا که خودشان را مقید به مجموعه مشترکی از قواعد در روابط خود با یکدیگر تصور کنند و در کار نهادهای مشترک سهیم شوند» (طالبی آرانی، ۱۳۹۶: ۶۹). برپایه این تحلیل، نظام حقوقی بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی از نهادهایی هستند که می‌توانند نتیجه این نظم و یا بهره‌بردار آن به شمار آیند. در چارچوب مفهوم جامعه بین‌المللی، دولت‌های مستقل می‌توانند با در نظر گرفتن هنجارها به منافع مشترک دست یابند. البته تحقق این امر در شرایطی امکان‌پذیر است که دولت‌ها از منافع و ارزش‌های مشترک آگاهی داشته باشند. بدین ترتیب، رویکرد جامعه بین‌المللی با به رسمیت شناختن حاکمیت دولت - ملت‌ها، هنجارها، نهادها، منافع مشترک را شالوده با ثبات جهانی تلقی می‌کند (علیزاده و رحمانی، ۱۳۹۵: ۲۲). از دید مکتب انگلیسی، جداکردن مسائل اخلاقی - هنجاری از روابط بین‌الملل امکان‌پذیر

نیست؛ چون سرشت روابط بین‌الملل چنین اجازه‌ای نمی‌دهد (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۴۹). از دیدگاه هدلی بال<sup>۱</sup> وضعیت جنگ و صلح در جامعه بین‌المللی را می‌توان از سنت هابزی به عاریه گرفت، این درحالی است که عنصر همکاری در این جامعه ناشی از سنت کانتی است و نیروهای فراملی فعال در آن نیز از سنت گروسیوسی نشأت گرفته‌اند. در مجموع وی معتقد است که عواملی وجود دارند که مانع تسلط وضعیت هابزی شده است و تحقق جامعه بین‌المللی را امکان‌پذیر می‌کند. نگرش جامعه بین‌المللی ضمن تأکید بر فلسفه تاریخ، به همان میزان بر حقوق و قواعد تأکید دارد. نکته اصلی مورد نظر هدلی بال ایجاد نظم و حفظ آن و به عبارتی حفظ جامعه بین‌المللی، حفظ استقلال اعضا، صلح و کمک به پایه‌های هنجاری زندگی در چنین جامعه‌ای است. در این جامعه، نظم در قالب نظم اجتماعی، بین‌المللی و جهانی مدنظر قرار گرفته است و بر عدالت به مفهوم عدالت در رعایت قواعد بازی و عدالت توزیعی تأکید دارد. علاوه بر آن دولت‌ها به‌عنوان اعضای چنین جامعه‌ای، دارای مسئولیت‌های سه‌گانه فردی، بین‌المللی و جهانی هستند. البته قدرت‌های بزرگ و قوانین و هنجارها، هر دو به‌عنوان ابزارهای نظم محسوب می‌شوند (قاسمی، ۱۳۹۱: ۳۴-۳۵). هدلی بال به نقش نهادها در ایجاد نظم بین‌المللی قائل است؛ «از این رو، نهادهایی چون موازنه قدرت، دستگاه دیپلماسی، حقوق بین‌الملل، جنگ و مدیریت قدرت‌های بزرگ می‌توانند باعث استقرار نظم بین‌المللی شوند» (بصری و آقامحمدی، ۱۳۹۵: ۹۱). حقوق و اخلاق هنجارهای مشترکی هستند؛ با این حال هر یک از آن‌ها رأی خاصی دارند؛ به‌ویژه زمانی که در ارتباط با قدرت قرار گیرند، اغلب با یکدیگر مغایرت می‌یابند و حقوق به‌عنوان ابزاری برای سیاست عمل می‌کند؛ هرچند انتظار می‌رود سیاست در چارچوب حقوق دنبال شود (Yasuaki, 2003: 108). دکترین مسئولیت حمایت را نیز می‌توان به‌صورت یک قرارداد اجتماعی نانوشته بین حاکمیت کشور و جامعه بین‌المللی در کل تصور کرد که دولت در مقابل احترامی که جامعه بین‌المللی به حاکمیتش می‌گذارد، از تابعانش حمایت به عمل می‌آورد. سند نهایی اجلاس جهانی سازمان ملل در سال ۲۰۰۵ به تصویب اعضا ملل متحد رسید و چارچوب کاری مسئولیت حمایت را به‌صورت حاکمیت کشور به‌مثابه مسئولیت و مسئولیت بین‌المللی در شرایط فوق‌العاده که منطبق بر گزارش کمیسیون بین‌المللی در زمینه مداخله و بند ۱۳۸ سند مذکور، مسئولیت هر یک از کشورها را درباره حمایت از اتباعش اشعار می‌دارد. بند ۱۳۹ نیز مسئولیت بین‌المللی برای اقدام دسته‌جمعی با مجوز شورای امنیت و براساس فصل هفت منشور را که می‌باید به‌صورت جداگانه در مورد هر قضیه و با همکاری سازمان‌های منطقه‌ای صورت پذیرد، مطرح می‌کند (جباری و حاضر وظیفه قره‌باغ، ۱۳۹۰: ۲۲۴-۲۲۵). به‌طور کلی باید بیان کرد که حقوق بین‌الملل از ابزارهای گسترش هنجار بین‌المللی در جامعه بین‌الملل است؛ اما درباره کارکرد آن نظریات گوناگونی وجود دارد. عده‌ای آن را در خدمت قدرت واضعان آن می‌دانند و عده دیگری آن را مستقل از قدرت و عده‌ای شرایط را در غلبه یکی از دو رویکرد قبل مؤثر می‌دانند.

### ۳- ریشه‌های شکل‌گیری دکترین مسئولیت حمایت

به‌دنبال ظلم‌های صورت‌گرفته در دهه ۱۹۹۰ در بالکان و رواندا - که جامعه بین‌الملل نتوانست از آن جلوگیری کند - و مداخله نظامی ناتو در کوزوو - که مورد انتقاد بسیاری به‌عنوان نقض منع استفاده از زور قرار گرفت -

<sup>۱</sup> Hedley Bull

جامعه بین‌الملل درگیر یک بحث جدی درباره چگونگی واکنش به نقض منظم حقوق بشر شد. در سپتامبر ۱۹۹۹، کوفی عنان<sup>۱</sup> ضمن ارائه گزارش سالانه خود به مجمع عمومی سازمان ملل، «چشم‌اندازهای تأمین امنیت و مداخله در قرن آینده» را ارائه کرد و کشورهای عضو را به چالش کشید تا «زمینه مشترکی در حمایت از اصول منشور پیدا کنند و در دفاع از بشریت مشترک عمل می‌کند». وی این چالش را در گزارش هزاره خود در سال ۲۰۰۰ تکرار کرد. لیوید آکسورثی، وزیر امور خارجه کانادا در واکنش به درخواست کوفی عنان، دبیر کل وقت سازمان ملل در اجلاس مجمع عمومی ملل متحد در سپتامبر ۱۹۹۹، مبنی بر «یافتن زمینه‌ای مشترک برای حمایت از منشور و اقدام در راستای دفاع از انسانیت مشترک» به دلیل شکست‌های شورای امنیت در رواندا و کوزوو و پاسخگویی به پرسش مهم وی در گزارش هزاره در مجمع عمومی سال ۲۰۰۰ با این مضمون که «اگر مداخله بشردوستانه، خدشه‌ای غیرقابل پذیرش به حاکمیت دولت‌هاست، پس ما چگونه باید به نقض فاحش و سازمان یافته حقوق بشر در رواندا و یوگسلاوی سابق که آزاردهنده درک ما از انسانیت مشترکمان است، پاسخ دهیم؟» طرح مسئولیت حمایت را ارائه کرد. وی دکتترین مسئولیت حمایت را به‌عنوان تعهدی برای حمایت از مردم سراسر جهان در مقابل نسل‌کشی و پاکسازی قومی، به‌وسیله دولت‌هایشان مطرح کرد (دولت‌خواه و شفیع، ۱۳۹۶: ۱۱۴). طبق بند ۱۳۸ این اصل «هر کشور مسئولیت حمایت از اتباعش را در برابر نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاکسازی نژادی و جنایت علیه بشریت بر عهده دارد. این مسئولیت مستلزم به‌کارگیری ابزار مناسب و ضروری جهت پیشگیری از وقوع و تحریک چنین جنایاتی می‌باشد. ما این مسئولیت را مورد پذیرش قرار می‌دهیم و مطابق با آن عمل خواهیم نمود...». به موجب بند ۱۳۹ «جامعه بین‌المللی نیز از طریق سازمان ملل متحد در به‌کارگیری ابزار مناسب دیپلماتیک، بشردوستانه و سایر ابزار صلح‌آمیز طبق فصول شش و هفت منشور، جهت حمایت از افراد در برابر نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاکسازی نژادی و جنایت علیه بشریت دارای مسئولیت خواهد بود. طبق این مفاد، جامعه جهانی آمادگی خود را جهت انجام اقدام دسته‌جمعی به‌موقع و مؤثر، از طریق شورای امنیت و طبق فصل هفت منشور که به‌صورت موردی و با همکاری سازمان‌های منطقه‌ای مربوطه و در حالی که ابزار صلح‌آمیز ناکافی، و مقامات ملی به‌صورت آشکارا ناتوان از ایفای مسئولیت‌شان در حمایت از اتباعشان در برابر نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاکسازی نژادی و جنایت علیه بشریت باشند، اعلام می‌نماید. جامعه جهانی بر این نیاز که مجمع عمومی می‌باید به مسئولیتش در حمایت از افراد در برابر نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاکسازی نژادی و جنایت علیه بشریت با د نظرگرفتن اصول منشور و حقوق بین‌الملل توجه نماید، تأکید می‌نماییم...» (جباری و حاضر وظیفه قره‌باغ، ۱۳۹۰: ۲۲۴-۲۲۵). دکتترین حمایت شامل سه مسئولیت خاص است:

الف) جلوگیری؛ برطرف کردن علل اصلی و دلایل مستقیم درگیری داخلی و سایر بحران‌هایی که جمعیت را در معرض خطر قرار می‌دهد؛

ب) واکنش؛ برای پاسخگویی به شرایط نیاز انسانی با اقدامات مناسب که ممکن است شامل اقدامات اجباری مانند مجازات و تعقیب قانونی بین‌المللی و در موارد شدید مداخله نظامی باشد؛

ج) بازسازی؛ تأمین، به‌ویژه پس از مداخله نظامی، کمک کامل در امر احیا، بازسازی و آشتی، درباره علل

<sup>۱</sup> . Kofi Annan

آسیب‌های مداخله برای متوقف یا جلوگیری از آن (Gagro, 2014: 61)؛ اما گذشت زمان ثابت کرد وجود برخی چالش‌های اجرایی مرتبط با این نظریه، عاملی است که می‌تواند قابلیت استناد به آن، به‌عنوان یک مبنای نوظهور برای تضمین اقدام قاطع و سریع در بحران‌های بشری را تضعیف کند. نبود اجماع درباره ماهیت این نظریه، مهم‌ترین چالشی است که در مسیر عملیاتی‌سازی ساختن مسئولیت حمایت مطرح است. این فقدان اجماع برآیند اختلاف دیدگاه دولت‌ها درباره تعهداتشان به موجب نظریه است. با گذشت چندین سال از طرح این نظریه و استناد به آن در برخی از مخاصمات، باید گفت همچنان در قالب هنجار و حقوق نرم در چارچوب نظام ارزشی حقوق بین‌الملل مطرح است. مسئولیت حمایت به‌عنوان یک نظریه بین‌المللی که روند پویایی خود را طی می‌کند، نیازمند این است که با گذشت زمان قوام بیشتری یابد و اسوی دولت‌ها مورد توجه قرار گیرد (میرعباسی و محمدی، ۱۳۹۶: ۱۰ و ۳۰-۳۱).

#### ۴- اشتراک و تضاد منافع قدرت‌های بزرگ در بحران لیبی و سوریه

نوع واکنش و موضع روسیه در قبال تحولات سه کشور تونس، مصر و لیبی بسیار متفاوت از واکنش و موضع آن نسبت به تحولات سوریه بوده است. درباره سه نمونه قبلی، روسیه در مجموع سیاست «مشاهده و انتظار» را در پیش گرفت. براساس برخی دیدگاه‌ها دو دلیل برای کاربرد چنین رویکردی می‌توان قائل بود: نخست، روس‌ها از گسترش سریع و ناگهانی تحولات غافلگیر شدند. اختلاف نظر بین مدویدف<sup>۱</sup> در مقام رئیس‌جمهور و ولادیمیر پوتین<sup>۲</sup> در مقام نخست‌وزیر درباره لیبی می‌تواند مؤید این نکته باشد. تردید در به‌کارگرفتن یک اقدام سریع و محکم به منافع روسیه آسیب جدی وارد کرد. همچنین روسیه به‌صورت جدی به حمایت از رژیم‌های حاکم در ضمن تعقیب چنین سیاستی پرداخت. روسیه قبلاً در برخی حوادث دیگر منافع بزرگی را از دست داده بود و شاید تحت تأثیر همان تجربه این‌گونه رفتار کرد. با توجه به چنین تجربه‌ای بود که روسیه موضع دیگری درباره سوریه اتخاذ کرد و این بار به‌طور سریع و محکم از حکومت سوریه پشتیبانی کرد تا برخلاف گذشته، جلوی از دست دادن منافع بزرگ خود، آن هم به سود رقبایش در خاورمیانه را بگیرد (اشرفی و بابازاده جودی، ۱۳۹۴: ۵۵-۵۶). می‌توان علل اتخاذ رویکرد حفظ وضع موجود روسیه در سوریه را ناشی از عوامل زیر دانست:

- ۱) هدف روسیه جلوگیری از کاهش میزان قدرتش از سهم نسبی جهانی است؛
- ۲) حفظ حکومتی که پایگاه سنتی نفوذ روسیه در خاورمیانه است؛
- ۳) بالابردن قدرت چانه‌زنی با آمریکا در موضوعات منطقه‌ای و بین‌المللی؛
- ۴) احتمال تأثیرگذاری سقوط اسد بر وضعیت منطقه‌ای ایران و به خطر افتادن منافع روسیه به‌علت تغییر موازنه قوا به سود آمریکا و متحدانش در منطقه؛
- ۵) بهره‌گیری از این مسئله برای افزایش محبوبیت داخلی: احیای توان و نفوذ سنتی روسیه در این کشور یک نوستالوژی قوی بوده است و این قبیل مقاومت‌ها در برابر غرب محبوبیت سران کرملین را افزایش می‌دهد؛
- ۶) ترس از تغییر موازنه قوا به نفع ترکیه: سیاست‌های خط لوله انتقال انرژی که برخی از آن‌ها کاهش نقش ژئواکونومیک روسیه را به‌دنبال داشته است، در کنار عضویت ترکیه در ناتو، ترس روسیه را از تغییر موازنه قوا به نفع

<sup>1</sup> Dmitry Medvedev

<sup>2</sup> Vladimir Putin

ترکیه در صورت موفقیت در بحران سوریه به دنبال دارد؛

(۷) ترس از سرایت بحران به حوزه پیرامونی روسیه و تلاش برای مقابله با این موضوع (عباسی و محمدی، ۱۳۹۲: ۸۳).

در دو دهه گذشته الگوی رفتاری چین در خاورمیانه تحت تأثیر فرهنگ استراتژیک صلح‌جویانه و تدافعی آن قرار داشته است و از مدل کلی پرهیز از تنش برای پرهیز از آسیب منافع اقتصادی پیروی می‌کند. این کشور در موضوعات مختلف با موضع‌گیری‌های کلی و بیشتر هماهنگ با دیدگاه‌های بین‌المللی کوشیده است تا وضعیت موجود منطقه را حفظ کند و مهم‌ترین اولویت منطقه‌ای خود یعنی تأمین موضوع به عنوان پیشران موتور اقتصادی اش را از مواجهه با چالش حفظ کند؛ بنابراین در وضعیت کنونی امنیت انرژی و مبادلات تجاری مهم‌ترین حوزه‌های همکاری و تعامل منطقه خاورمیانه و چین به شمار می‌آید؛ اما در کنار این موضوع توجه به این نکته نیز ضروری است که بدانیم انگیزه حضور چین در خاورمیانه تنها محدود به مسائل اقتصادی نمی‌شود؛ این کشور به عنوان یک قدرت در حال ظهور تمایل دارد کار ویژه‌های یک قدرت سیاسی بین‌المللی را نیز به نمایش بگذارد و از همین رو، حضور در خاورمیانه به عنوان یکی از مناطق استراتژیک جهان اهمیت می‌یابد. بیداری اسلامی یا بهار عربی فرصتی را که چین در انتظار آن بود، فراهم کرد و به عنوان یکی از اعضای شورای امنیت به ایفای نقش در این زمینه پرداخت. این کشور ابتدا در قالب شورای امنیت و به‌طور سنتی به بیان مواضع کلی درباره تحولات مربوط اکتفا کرد و ضمن دعوت طرفین به صلح و آرامش، از ایفای نقش مستقیم پرهیز نمود؛ اما برآیند اوضاع لیبی، به‌ویژه بعد از قطعنامه شورای امنیت و پیچیده‌تر شدن بحران در سوریه، موضع این کشور را تغییر داد؛ به طوری که برخی تحلیلگران سوریه را نقطه عطفی نام‌گذاری کردند که چین را از حاشیه تحولات خاورمیانه به متن آن کشاند. آنچه مشخص است این است که چین به دنبال تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ، ابتدا در سطح منطقه‌ای و سپس در سطح جهانی است. حال آنکه متحده آمریکا نیز به عنوان هژمون خود را ناگزیر از کنترل رقاباتی می‌بیند که تلاش دارند به سطح قدرت این کشور در جهان نزدیک شوند. سیاست اصلی چین در قبال تحولات سوریه جلوگیری از سقوط نظام سیاسی در سوریه به دلیل برهم‌خوردن نظم منطقه‌ای خاورمیانه است. سوریه برخلاف لیبی، نقش کلیدی در موازنه قدرت در خاورمیانه دارد و حکومت اسد به‌طور تاریخی پیوندهای استراتژیکی با چین داشته است؛ بنابراین سقوط حکومت این کشور خاورمیانه را بیش‌ازپیش به ضرر چین تغییر خواهد داد و این کشور را از هم‌پیمانی مهم محروم خواهد کرد. سوریه افزون‌بر قرارگرفتن در منطقه مهم خاورمیانه، یکی از اضلاع اصلی موازنه موجود معطوف به اسرائیل است. نوع عملکرد سوریه که باعث شده است این کشور از جمله حلقه‌های اصلی محور مقاومت به شمار رود، به میزان قابل توجهی توانسته است به ثبات و موازنه منطقه کمک کند. بی‌گمان سقوط نظام سیاسی در سوریه بر مبنای این برداشت با تضعیف قدرت منطقه‌ای ایران ارزیابی می‌شود که موجب رضایت دولت چین نیست. رهبران چین بر حفظ شخص بشار اسد در سوریه اصراری ندارند و در کنار سیاست‌گذاران روسیه نیز بر این نکته اشاره و تأکید کرده‌اند؛ اما باید گفت اجازه نخواهند داد تا روشن شدن وضعیت آینده سوریه معادلات قدرت به سود غرب و متحدانش در منطقه پایان یابد؛ بنابراین سیاست اصلی چین در قبال تحولات سوریه جلوگیری از سقوط نظام سیاسی در سوریه به دلیل برهم‌خوردن نظم منطقه خاورمیانه است (جعفری ولدانی و رحمتی‌پور، ۱۳۹۲: ۱۸۵-۱۸۷).

امریکا براساس مؤلفه‌های راهبردی خود در نظم جدید جهانی از ابتدای شروع بحران سوریه، به‌عنوان یکی از بازیگران اصلی وارد منازعه گردید و تلاش برای تغییر وضع موجود را با نگاه به تأمین منافع منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای خود به شرح زیر دنبال کرد:

۱) حذف یکی از کشورهای که ثبات سیادت‌طلبانه آمریکا را به طرق مختلف در منطقه خاورمیانه به چالش کشیده است؛

۲) باتوجه به اینکه به زعم امریکایی‌ها انزوای کشورهای یاغی یکی از اولویت‌های راهبردی آن‌ها در دکترین نظم جدید جهانی است؛ براندازی بشار اسد با تأثیرگذاری منفی بر قدرت منطقه‌ای ایران، این اولویت راهبردی آمریکا را تأمین می‌کند؛

۳) در صورت حذف اسد این مسئله با تضعیف محور مقاومت (ایران، سوریه و حزب‌الله لبنان) تأثیر مستقیمی بر ارتقای امنیت اسرائیل می‌گذارد. امنیت اسرائیل یکی از اهداف جانبی نظم جدید جهانی در کنار اهداف مرکزی ثبات سیادت‌طلبانه است؛

۴) قدرت‌های بزرگ می‌کوشند تا از تسلط سایر قدرت‌های رقیب بر مناطق ثروت‌ساز جهان جلوگیری کنند. مرشایمر معتقد است: «دومین هدف جانبی نظم نوین جهانی، مسئله انرژی است». وابستگی بسیاری از رقبای آمریکا در سطح بین‌المللی به انرژی خاورمیانه، باعث شده است این کشور به انرژی این منطقه به‌عنوان ابزار قدرت بنگرد. حذف اسد و تضعیف ایران، دو قدرتی که احتمال به چالش کشیدن این مسئله بر ضد آمریکا را دارند، به تأمین این هدف راهبردی کمک خواهد کرد؛

۵) تغییر وضع موجود در سوریه، بر روند پرونده هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و وادار نمودن این کشور به پذیرش شروط آمریکا تأثیرگذار است؛

۶) نتیجه تغییر وضع موجود در سوریه باعث افزایش قدرت متحدان منطقه‌ای آمریکا به‌ویژه ترکیه، عربستان و رژیم اسرائیل می‌گردد؛

۷) تغییر وضع موجود در سوریه آخرین رگه‌های نفوذ روسیه در خاورمیانه را به چالش می‌کشد؛

۸) حمایت آمریکا از مخالفان سوریه، آن کشور را مدافع دموکراسی در منطقه نشان می‌دهد. تأثیر مهم این موضوع افزایش قدرت نرم آمریکا در منطقه است؛

۹) سقوط اسد نفوذ آمریکا در خاورمیانه را افزایش داده‌است و بر قدرت جهانی این کشور تأثیر مستقیم می‌گذارد و می‌تواند به حفظ برتری جهانی از طریق برتری در مناطق نائل آید؛

۱۰) تغییر و تحول قدرت در سوریه امواج بیداری اسلامی در مصر، یمن، لیبی و تونس را که به نظر برخی تحلیل‌گران شرایط را به ضرر امریکایی‌ها رقم زده بود، معکوس خواهد کرد و موازنه ازدست‌رفته را به سود امریکایی‌ها احیاء می‌کند (عباسی و محمدی، ۱۳۹۲: ۷۸-۷۹). عربستان سعودی در کنار آمریکا هر دو علاقه‌مند به کاهش نفوذ ایران در سوریه باتوجه به حفظ تعادل منطقه‌ای قدرت هستند. سوریه تنها متحد عرب ایران است که انزوای منطقه‌ای خود را کاهش می‌دهد و آن را در کنار حزب‌الله و لبنان تقویت می‌کند و به این امر کمک می‌کند تا نظم منطقه‌ای مورد حمایت ایالات متحده آمریکا را به چالش بکشد. روسیه از زمان جنگ سرد متحد استراتژیک سوریه بوده است و برای محافظت از آن، در سه زمان مهم (در سال ۲۰۱۱، ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴) حق وتوی خود را برای



جلوگیری از تحریم یا استفاده از زور علیه سوریه اعمال کرده است (Zulfqar, 2018: 135). به‌طور کلی باید بیان کرد روسیه، چین، ایالات متحده و متحدانش در مناطق مختلف جهان، منافع و رویکردهای متفاوتی دارند. در بحران لیبی و سوریه نیز شاهد این امر هستیم که چین و روسیه چندان منفعی در لیبی نداشتند به همین دلیل هم‌راستا با ایالات متحده عمل کردند؛ اما مسئله سوریه متفاوت بود و چنانکه اشاره شد هریک منافع مشخص و متضادی با یکدیگر داشتند که مانع اتخاذ رویکرد واحد از سوی آن‌ها در شورای امنیت شده است.

## ۵- مواجهه قدرت و قانون؛ بررسی تطبیقی کاربست و به‌کار نبردن دکترین مسئولیت حمایت در

### بحران لیبی و سوریه

قانون در رابطه با سیاست از سه جنبه اساسی یعنی هدف، وسیله یا مانع عمل می‌کند. اول، سیاست می‌تواند برخی از ارزش‌ها یا نهادهای غالباً حقوقی را به‌عنوان هدف خود تعریف کند. در این حالت، درک سیاسی از این ارزش‌ها یا نهادها با درک حقوقی معتبر از همان ارزش‌ها یا نهادها تقریباً یکسان می‌شود. دوم، سیاست می‌تواند قانون را صرفاً به‌عنوان وسیله‌ای برای تحقق برخی منافع سیاسی درک کند. در این حالت، سیاست در نگرش خود به قانون بی‌طرف است. سرانجام، سیاست می‌تواند قانون را به‌عنوان مانعی در مسیر تحقق اهداف سیاسی خاص تفسیر کند. در این شرایط یا سیاست بر قانون غلبه دارد، یا برعکس. در حالت اول، سیاست راه‌حل‌های خود را به قیمت حاکمیت قانون تعدیل می‌کند؛ درحالی‌که در مورد دوم، استقلال قانون از طریق تصمیمات بالاترین دادگاه‌ها یا سایر اقدامات صورت‌گرفته توسط حقوقدانان، روشنفکران، انجمن‌ها، سازمان‌ها و مردم به‌منظور متوقف کردن اقدامات غیرقانونی بازیگران سیاسی صورت می‌گیرد. قانون و سیاست تصاویر خاص خود را از واقعیت ایجاد می‌کنند. حالت سوم بعضی اوقات این تصاویر با هم هم‌پوشانی دارند؛ بعضی اوقات تفاوت‌هایی دارند. وقتی دومی رخ می‌دهد، سیاست ناگزیر بر قانون غلبه دارد و استقلال حاکمیت قانون را کاهش یا آسیب می‌زند (Cerar, 2009: 19). روابط قدرت ناگزیر در قوانین بین‌المللی گنجانیده شده است؛ زیرا قدرت در همه اشکال قانونی، گاه بیشتر، گاه کمتر قابل مشاهده است (Krisch, 2005: 408). حقوق بین‌الملل دیگر صرفاً وسیله‌ای برای تنظیم اجتماعی نیست؛ بلکه به ابزار مداخله تبدیل می‌شود. این امر برای تحول در جامعه بین‌المللی به‌منظور ایجاد نبود تعادل اجتماعی یا عادلانه مورد استفاده قرار می‌گیرد. علاوه بر این، یک روش جدید برای اعمال قدرت است؛ زیرا به ایجاد تکنیک‌ها و فنون نظارتی خاص نیاز دارد (Jouannet, 2007: 821). با این مفروضات به بررسی چرایی کاربست و به‌کار نبردن دکترین مسئولیت حمایت در لیبی با سوریه براساس رویکرد مواجهه قانون و قدرت و غلبه قدرت بر قانون می‌پردازیم.

درباره لیبی، جامعه جهانی ابتدا به افزایش فشارها و سپس اعمال تحریم‌ها دست زد. شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۲۶ فوریه ۲۰۱۱ طی قطعنامه ۱۹۷۰ «مسئولیت مقامات لیبی در حفاظت از شهروندانشان» را یادآوری و خشونت نسبت به غیرنظامیان را محکوم کرد. این قطعنامه خواهان توقف خشونت‌ها شد و به تحریم‌های هوشمند، تحریم تسلیحات و تهدید به مجازات در دادگاه کیفری بین‌المللی به اتهام جنایت علیه بشریت روی آورد. در پی آن، قطعنامه ۱۹۷۳ صادر و براساس آن، حمله نظامی آغاز شد؛ درحالی‌که پیرامون قطعنامه‌های سازمان ملل متحد و به صورت کلان‌تر، اقدامات این نهاد، گاه هاله‌ای از ابهام و تردید وجود دارد؛ اما قطعنامه ۱۹۷۳ یکی از صریح‌ترین و

روشن‌ترین مصوبات این نهاد بوده است تا تردیدی در نحوه مداخله در لیبی نباشد. در عین حال، برخی محققان مانند مارجوری کوهن<sup>۱</sup> معتقدند پیش از مداخله نظامی و بمباران لیبی می‌باید اقدامات صلح‌جویانه برای حل منازعه به کار بسته می‌شد. وی اعزام هیئت عالی رتبه بین‌المللی متشکل از نمایندگان اتحادیه عرب، اتحادیه آفریقا و دبیر کل ملل متحد به طرابلس برای مذاکره و رسیدن به آتش‌بس واقعی و برقراری سازوکاری برای حمایت از غیرنظامیان و برگزاری انتخابات را پیشنهاد کرد. خانم کوهن پیشنهاد خود را بر مبنای بند ۱۴۹ سند مصوب مجمع عمومی ملل متحد در رابطه با مسئولیت برای حمایت می‌داند که از جامعه جهانی می‌خواهد مسئولیت خود برای استفاده از اقدامات دیپلماتیک، بشردوستانه و دیگر اقدامات صلح‌آمیز متناسب - در راستای فصول شش و هفت منشور ملل متحد - به منظور حمایت از مردم در برابر نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی و جنایت علیه بشریت ایفا نمایند. فصل ششم منشور ملل متحد از طرفین مخاصمه تهدیدکننده صلح و امنیت بین‌المللی می‌خواهد ابتدا با مذاکره، تحقیق، میانجی‌گری، مصالحه، حل و فصل قضایی، توسل به ترتیبات یا سازمان‌های منطقه‌ای یا دیگر اقدامات صلح‌آمیز مورد نظر به دنبال راه‌حل باشند. فصل هشتم که ناظر بر ترتیبات منطقه‌ای همچون ناتو، اتحادیه عرب و اتحادیه آفریقا است و از آن‌ها می‌خواهد تمام تلاش‌های خود را برای دستیابی به حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات محلی از طریق ترتیبات منطقه‌ای به کار بندند (مصفا و شمس لاهیجانی، ۱۳۹۱: ۱۵۸-۱۶۱).

ویتالی چورکین<sup>۲</sup> نماینده روسیه، در جلسه شورای امنیت درباره بحران لیبی رأی ممتنع داد. حتی وی اظهار داشت: «روسیه طرفدار مداوم و محکم حمایت از غیرنظامیان است». همچنین بیان داشت: «بهترین راه حل آتش‌بس کامل است و نه مداخله از خارج». لی بائودونگ<sup>۳</sup> نماینده چین، در این مورد با روسیه اشتراک داشت و تأکید کرد که «حاکمیت دولت مهم است و چین همیشه مخالف استفاده از زور در روابط بین‌المللی است». در همان جلسه، سوزان رایس<sup>۴</sup> نماینده ایالات متحده (ایالات متحده) جلسه ۶۴۹۰ را یادآوری کرد. با بیان اینکه شورا پس از آن (از طریق قطعنامه ۱۹۷۰) خواستار شده بود خشونت در لیبی متوقف شود و اینکه با توجه به فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد مداخله انجام شد. او قطعنامه ۱۹۷۳ را پاسخی به فریاد مردم لیبی دانست و اعلام کرد: «ایالات متحده در حمایت از حقوق (جهانی) خود در پشت آن‌ها ایستاده است» (Chiesa, 2015: 11-12). نیاز به مداخله در لیبی تا حدود زیادی بدون تردید بود. در واقع مداخله به‌طور هدفمند برای حمایت از غیرنظامیان انجام شده است؛ اما بر اساس اهداف سیاسی صورت می‌گرفت و فقط از غیرنظامیان مخالف قذافی محافظت می‌شد. روسیه و چین دخالت در لیبی را یک ترفند از سوی کشورهای غربی می‌دانند. بحث‌ها و گفت‌وگوها بر مسئولیت حمایت و موضوعات انسان‌دوستانه متمرکز شده است؛ اما در واقع هدف تغییر رژیم و سر کار آمدن دولتی همسو با غرب است تا منافع آن‌ها را تأمین کند. لیبی بزرگ‌ترین منابع نفتی آفریقا را دارد. ایگناتیوس<sup>۵</sup> سردبیر و ستون‌نویس در واشنگتن پست، خاطرنشان کرد: «در حالی که مداخله ناتو در لیبی «محدود» بود اما موفقیت بزرگی برای ایالات متحده بود و نفت را با قیمت پایین وارد بازار کرد. ضمن آنکه ناتو برای مداخله در لیبی، از طریق همسایه‌های لیبی

<sup>1</sup> Marjory Cohen

<sup>2</sup> Vitaly Churkin

<sup>3</sup> Lee Baoding

<sup>4</sup> Susan Rice

<sup>5</sup> Ignatius

یا سازمان‌های منطقه‌ای اقدام کرد» (Haslett, 2014: 198-203)؛ بنابراین باید گفت اساساً قدرت‌های بزرگ دارای تعارض منافی در لیبی نبودند و به همین دلیل مخالفتی نیز با کاربست دکترین مسئولیت حمایت در لیبی نداشتند؛ اما اوضاع در سوریه به گونه‌ای دیگری بود.

اولین قطعنامه‌ای که توسط برخی از اعضای شورای برای اعمال دکترین مسئولیت حمایت در سوریه ارائه شد توسط چین و روسیه و تو شد. شورای امنیت مجدداً در فوریه ۲۰۱۲ آن را به رأی‌گیری گذاشت؛ اما دوباره روسیه و چین آن را وتو کردند که به بی‌اعتمادی آن‌ها به اهداف امریکا برمی‌گردد؛ و مهم‌ترین آن، انگیزه پنهان امریکا برای مداخله در اتحاد ایران و سوریه است. در واقع چین و روسیه به این امر آگاه هستند که اجازه آن‌ها به اعمال دکترین مسئولیت حمایت در سوریه به‌عنوان یک منطقه مهم و استراتژیک می‌تواند در سطح جهانی خود را گسترش دهد، به همین دلیل سعی می‌کنند در این روند اختلال ایجاد کنند. هر دو کشور چین و روسیه دارای انگیزه‌های اقتصادی و استراتژیک قوی برای حفظ روابط دوستانه با سوریه هستند. چین و روسیه معتقدند اگر مداخله‌ای در سوریه صورت بگیرد، جنگ به لبنان و همسایگان آن کشیده می‌شود (Haslett, 2014: 200-203). سوریه خریدار عمده تجهیزات تسلیحاتی و دفاعی روسیه است. بازار سوریه شش درصد از کل صنعت صادرات اسلحه روسیه را در اختیار دارد. پیش‌بینی می‌شود قراردادهای آینده برای فروش هواپیماهای جنگنده و موشک‌های پیشرفته حدود چهار میلیارد دلار امریکا باشد. سوریه میزبان یک پایگاه دریایی روسیه با موقعیت استراتژیک در طرطوس در سواحل غربی است که تنها پایگاه خارج از اتحاد جماهیر شوروی سابق است. این تسهیلات امکان نگهداری و ترمیم کشتی‌های روسی که از دریای مدیترانه عبور می‌کنند به آن می‌دهد. روسیه در نظر دارد پایگاه‌های جنگی مسلح هسته‌ای خود را به روز کند. در طول بحران اخیر ارسال اسلحه به سوریه ادامه داشته است. این کشور سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی بزرگی در سوریه و عمدتاً در زمینه استخراج گاز طبیعی انجام می‌دهد. اینها شامل یک خط لوله و یک کارخانه پردازش گاز طبیعی مایع در ۲۰۰ کیلومتری شرق حمص<sup>۱</sup> است. با توجه به این ارتباطات مهم، جای تعجب نیست که روس‌ها مایل به دیدن اختلال در جایگزینی رژیم اسد نیستند. یک دیپلمات ارشد سازمان ملل متحد موضوع را از این طریق بیان کرد: «سوالی که در رابطه با روسیه می‌پرسیم این است که آیا سوریه موضوع مدویدف است یا مسئله پوتین؟ سوریه مسئله پوتین است؛ بنابراین، باید با احتیاط فراوان به آن رسیدگی کرد. مطمئناً روسیه تنها علاقه‌مند به منافع ملی در این بازی نیست. منافع اساسی اقتصادی، سیاسی و استراتژیک ایالات متحده در اسرائیل آشکارترین ضدخلاف واقع است. به‌وضوح به نفع ایالات متحده است که ثبات و دوام دولت اسرائیل را تضمین کند و اقداماتی را انجام دهد که ممکن است برای تغییر پیکربندی سیاسی منطقه به بهترین وجه باشد تا از دستیابی به آن هدف اطمینان حاصل شود. حذف نهایی رژیم اسد ممکن است در این برنامه قرار بگیرد. سقوط اسد همچنین بازگشت بزرگی برای نفوذ ایران در منطقه خواهد بود. نکته اساسی همین است. در خاورمیانه، سوریه از اهمیت استراتژیک عظیم برخوردار است؛ اما لیبی این اهمیت را نداشت و تنها مورد توجه ایالات متحده به لحاظ انرژی بود. بدین ترتیب، واضح است اقداماتی که برای جابه‌جایی قذافی انجام شد درباره اسد به مراتب پیچیده‌تر و خطرناک‌تر می‌باشد» (Zifack, 2012: 33). در واقع قدرت‌های بزرگ در سوریه با رقابت و

<sup>۱</sup> Homs

تعارض منافع روبه‌رو هستند و همین مسئله علی‌رغم آنکه قانون می‌تواند در سوریه به کار گرفته شود، مانع اجماع آن‌ها در حل بحران سوریه می‌شود. به‌طورکلی باید بیان کرد که دکترین مسئولیت حمایت در چارچوب حقوق بین‌الملل می‌باید به‌عنوان یک هنجار بین‌المللی عمل کند که البته این ظرفیت را نیز دارد و در برخی از بحران‌ها اعمال شده است؛ اما از آنجاکه قدرت‌های بزرگ اساساً حقوق بین‌الملل و اصول آن را در راستای منافع خود به کار می‌برند، باعث شده است که ظرفیت‌های بالقوه این اصل به حاشیه رود و به‌عنوان یک ابزار به آن نگاه شود؛ از این‌رو زمانی که منافع قدرت‌ها در اعمال آن تجمیع شود این اتفاق می‌افتد و زمانی که تعارض و رقابت میان آن‌ها حاکم باشد شاهد به کار نبردن این اصل خواهیم بود که در سوریه و لیبی نیز این مسئله روی داد.

## ۶- نتیجه‌گیری

در دهه‌های اخیر بحران‌های متعددی در نقاط مختلف جهان به‌ویژه منطقه خاورمیانه و در پی تحولات منطقه شکل گرفت که فجایع انسانی را به بار آورد. دو بحرانی که مورد توجه این پژوهش قرار گرفته است بحران سوریه و بحران لیبی است. سوریه از جمله کشورهای مهم منطقه است که تجمیع قدرت، سیاست و جغرافیا در آن موجب شکل‌گیری رقابت و توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به آن شده است و از سال ۲۰۱۱ تاکنون با بحران شدیدی مواجه است و تعداد افراد زیادی چه نظامی و چه غیرنظامی در آن کشته شدند. در بحران سوریه مجموعه‌ای از بازیگران داخلی یعنی طرفداران اسد و مخالفان آن و بازیگران خارجی یعنی امریکا، اسرائیل، عربستان، ترکیه و ایران دخیل هستند که شاهد تعمیق و گسترش روزافزون این بحران هستیم. بحران لیبی نیز در پی خشونت‌های مکرر رژیم قذافی شکل گرفت و گسترش یافت. در این بحران نیز مجموعه‌ای از بازیگران داخلی یعنی طرفداران قذافی و مخالفان وی و بازیگران خارجی یعنی امریکا و روسیه دخیل بودند؛ اما نهایتاً با واکنش شورای امنیت روبه‌رو شد و با استناد به اصل مسئولیت حمایت نیروهای نظامی خود را وارد لیبی کردند و باعث سرنگونی حکومت قذافی شدند.

مسئله‌ای که پژوهش حاضر به‌دنبال پاسخ به آن بود این بود که در سوریه شاید به‌مراتب جنایات گسترده‌تری نسبت به لیبی از سوی طرفین درگیر صورت گرفت؛ اما چرا شورای امنیت به‌عنوان حافظ امنیت بین‌المللی برخلاف لیبی از اصل مسئولیت حمایت برای پایان‌دادن به این بحران استفاده نکردند؟ دربارهٔ رابطهٔ قانون و قدرت سه نظریه مطرح شده است: غلبهٔ قانون بر قدرت، غلبهٔ قدرت بر قانون و نگاه تعدیل‌گرا که به‌تدریج یکی بر دیگری برحسب شرایط غلبه پیدا می‌کند. در پاسخ به مسئلهٔ پژوهش حاضر نیز به این پاسخ دست یافتیم که هنجارهای شکل‌گرفته در جامعهٔ بین‌الملل اولاً از سوی قدرت‌های بزرگ (شورای امنیت) و برای اهداف و منافع آن‌ها تعریف شده است و ثانیاً در همین مسیر نیز به کار گرفته می‌شوند. در واقع باید گفت که دکترین مسئولیت حمایت یک هنجار در جهت منافع جامعهٔ بین‌الملل نیست؛ بلکه برای منافع قدرت‌های بزرگ عمل می‌کند و کاربست آن در لیبی برای دستیابی ایالات متحده به منابع نفتی لیبی بود و چون سایر قدرت‌ها منافع چندانی به‌جز انرژی در آنجا نداشتند، اجماع و ارادهٔ قدرت‌ها در یک مسیر، یعنی ورود نیروی نظامی و به‌کارگیری دکترین مسئولیت حمایت در آنجا قرار گرفت؛ اما در سوریه قدرت‌ها با تضاد و تعارض منافع قدرت‌ها روبه‌رو بودند. قدرت‌های غربی طرفدار روی کار آمدن حکومتی هم‌راستا با اهداف آن‌ها بودند؛ روسیه و چین طرفدار حفظ اسد در قدرت و در راستای اهداف اقتصادی - سیاسی و

برخی از قدرت‌های منطقه‌ای بودند و در واقع اجماع و اراده قدرت‌ها در جهت به‌کارگیری دکترین مسئولیت حمایت شکل نگرفت؛ چنانکه چین و روسیه دو بار قطعنامه شورای امنیت برای اعمال دکترین مسئولیت حمایت در سوریه را وتو کردند. از این رویکردها می‌توان نتیجه گرفت که در مواجهه قدرت و قانون در جامعه بین‌الملل اگر قانون در مسیر منافع و افزایش قدرت، قدرت‌های بزرگ باشد و آن‌ها به اجماع برسند، به کار گرفته می‌شود و اگر منافع آن‌ها را تأمین نکند و یا با تعارض و رقابت مواجه باشد، قاعدتاً با نادیده گرفتن هنجارهای بین‌المللی مواجه خواهیم بود.

## منابع

۱. اشرفی، اکبر؛ بابازاده جودی، امیرسعید (۱۳۹۴)، «سیاست خارجی روسیه و آمریکا نسبت به بحران سوریه»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال هشتم، شماره ۳۲.
۲. الفتی، آزاده (۱۳۹۷)، دکترین مسئولیت حمایت شورای امنیت در بحران یمن و سازوکارهای قدرت در خاورمیانه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه رازی، گروه علوم سیاسی.
۳. بصیری، محمدعلی؛ آقامحمدی، زهرا (۱۳۹۵)، «آینده پژوهی خاورمیانه طی سه دهه آتی؛ تحلیل روندهای مقابله با تروریسم در سطح بین‌المللی»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره ۳۱.
۴. بهری خیوای، بهمن (۱۳۹۷)، «ارزیابی اجرای دکترین مسئولیت حمایتی در بحران یمن»، فصلنامه تحقیقات حقوقی معاهده، دوره دوم، شماره ۲.
۵. جباری، منصور؛ حاضر وظیفه قره‌باغ، جلیل (۱۳۹۰)، «ارزیابی دکترین «مسئولیت حمایت» در بحران دارفور سودان»، فصلنامه راهبرد، سال بیستم، شماره ۵۸.
۶. جعفری ولدانی، اصغر؛ رحمتی‌پور، لیلا (۱۳۹۲)، «فرهنگ استراتژیک و الگوی رفتاری چین در مدیریت بحران‌های بین‌المللی (مطالعه موردی بحران سوریه)»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال دوم، شماره ۶.
۷. دولت‌خواه، زهرا؛ شفیعی، نوذر (۱۳۹۶)، «دکترین مسئولیت حمایت: تبیین رویکرد قدرت‌های بزرگ در قبال بحران‌های لیبی و یمن»، فصلنامه راهبرد، سال بیست‌وششم، شماره ۸۴.
۸. سیمبر، رضا؛ قربانی، وحید (۱۳۹۱)، «کاربست دکترین مسئولیت حمایت در بحران لیبی»، پژوهشنامه حقوق کیفری، سال سوم، شماره ۱.
۹. طالبی آرانی، روح‌اله (۱۳۹۶)، «مفهوم «جامعه بین‌المللی» از نگاه مکتب انگلیسی: تحلیلی انتقادی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره ۴.
۱۰. عباسی، مجید؛ محمدی، محمدی (۱۳۹۲)، «تبیین رئالیستی منازعه بین‌المللی قدرت در سوریه و پیامدهای آن برای امنیت جمهوری اسلامی ایران»، پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال اول، شماره ۲.
۱۱. علیزاده، مسعود؛ رحمانی، ابراهیم (۱۳۹۵)، «ضرورت درک تحول مفهوم جامعه بین‌الملل در حقوق و روابط بین‌الملل»، فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر، شماره ۴.
۱۲. قاسمی، فرهاد (۱۳۹۱)، اصول روابط بین‌الملل، تهران: میزان، چاپ چهارم.

۱۳. گودرزی، ملیحه (۱۳۹۰)، مقابله با بحران‌های انسانی خاورمیانه در پرتو دکترین مسئولیت حمایت با تأکید بر رویدادهای سوریه و لیبی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه پیام نور مرکز تهران، دانشکده علوم انسانی.
۱۴. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت، چاپ هشتم.
۱۵. مصفا، نسرين؛ شمس لاهیجانی، علیرضا (۱۳۹۱)، «لیبی آوردگاه مسئولیت برای حمایت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پانزدهم، شماره ۱.
۱۶. میرعباسی، باقر؛ محمدی، عقیل (۱۳۹۶)، «چالش‌های اجرایی نظریه مسئولیت حمایت با نگاهی گذرا به وضعیت لیبی و سوریه»، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال نوزدهم، شماره ۵۷.
17. Cerar, Miro,(2009), " The Relationship Between Law and Politics", Annual Survey of International & Comparative Law, Volume 15, Issue 1, pp19-41.
18. Chiesa, André, (2015), Responsibility to Protect in Libya and Syria: The R2P Discourse within the UN Security Council, Lund University Department of Political Science.
19. Gagro, Sandra Fabijanić,(2014), " The Responsibility to Protect (R2P) Doctrine", International Journal of Social Sciences, No. 1, pp 61-77.
20. Haslett, Brighton, (2014), " No Responsibility for the Responsibility to Protect: How Powerful States Abuse the Doctrine, and Why Misuse Will Lead to Disuse", North Carolina Journal of International Law and Commercial Regulation, Volume 40, No. 1, pp171-217.
21. Jouannet, Emmanuelle,(2007), " What is the Use of International Law? International Law as a 21st Century Guardian of Welfare", Michigan Journal of International Law, Volume 28, Issue 4, pp 815-862.
22. Krisch, Nico,(2005), " International Law in Times of Hegemony: Unequal Power and the Shaping of the International Legal Order", The European Journal of International Law, Vol. 16, no.3, pp 369–408.
23. Yasuaki, Onuma,(2003), "International Law in and with International Politics: The Functions of International Law in International Society", EJIL, Vol 14, No. 1, pp 105–139.
24. Zifcak, Spencer,(2012), "The Responsibility to protect after Libya and Syria", Melbourne Journal of International Law, Vol. 13, Issue 1 , pp1-35.
25. Zulfqar, Saman,(2018), " Competing Interests of Major Powers in the Middle East: The Case Study of Syria and Its Implications for Regional Stability", PERCEPTIONS, , Vol. XXIII, No. 1, pp. 121-148.

## **Confrontation between power and law:the study about responsible to protect in the Libya and the Syria crisis**

### ***Abstract***

The international sphere was the sphere of competition between state actors.after the world war two the will of international society ,in the form of international institutions such as UN, made based on the norm-making and law-building in the international scope to resolve the crises and it's related issues peacefully by collective action .in term of increasing need to human rights,we saw the creation of articulated codes that one of them was responsible to protect principle against violation of this rights in Rwanda,Kosovo and Bosnia. this principle as the ontime and decisive reaction against aggression defined by security council as the repersentative of international society.the question that is important here is that why the responsible to protect doctrine in Libia applaying by security council but not applying about Syria? So,this reaserch by accept the descriptive and analytic method and in the framework of international society school seeking to explanation the hypothesis that consensus of the great powers in the applying of responsible to protect doctrine in the Libia and the lake of consensus of great powers in displaying this doctrine in the Syria result to overcome of power to law.

Key words: international society,Syria,Libia,responsible to protect,great powers interests